

ادله اشتراط رجوليت:

❖ ۱. مشهوره ابى خديجه:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدَةَ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ. وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي خَدِيجَةَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا»^۱

مرحوم خويي نحوه استدلال به اين روايت را چنين برمی شمارد:

«لدلالتها على اعتبار الرجولية في باب القضاء، و من المعلوم أن منصب الإفتاء لو لم يكن بأرقى من القضاء، فلا أقل من أنهما متساويان، إذ القضاء أيضاً حكم و إن كان شخصياً و بين اثنين أو جماعة رفعاً للتخاصم، و الفتوى حكم كلى يبتلى به عامة المسلمين فإذا كانت الرجولية معتبرة في باب القضاء كانت معتبرة في باب الإفتاء بالأولوية.»^۲

توضيح:

۱. قاضی باید مرد باشد
۲. مفتی از قاضی بالاتر و یا لااقل مساوی است (چرا که هر دو حکم می کنند)
۳. پس به طریق اولی [یا به تساوی] مفتی هم باید مرد باشد.

مرحوم بر این استدلال اشکال کرده است که:

«و یرد علی هذا الوجه: أن أخذ عنوان الرجل في موضوع الحكم بالرجوع إنما هو من جهة التقابل بأهل الجور و حکامهم حيث منع (عليه السلام) عن التحاكم إليهم و الغالب المتعارف في القضاء هو الرجولية، و لا نستعهد قضاؤه النساء و لو في مورد واحد، فأخذ عنوان الرجولية من باب الغلبة لا من جهة التعبد و حصر القضاة بالرجال، فلا دلالة للحسنة على أن الرجولية معتبرة في باب القضاء فضلاً عن الدلالة عليها في الإفتاء، لو سلمنا أن القضاء و الفتوى من باب واحد. على أنه لم يبق أي دليل على التلازم بينهما ليعتبر في كل منهما ما اعتبر في الآخر بوجه.»^۳

توضیح:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳، ح ۳۳۰۸۳

۲. التنقیح، ج ۱، ص ۱۸۷

۳. همان





۱. اولاً: رجل در روایت در مقابل تقابل بوده است، یعنی روایت می‌گوید: «پیش مردان آنها نروید، بلکه پیش مردان شیعه بروید» در اینجا روایت نمی‌خواهد «مردان» را موضوع قرار دهد بلکه چون اهل ظلم مرد بوده‌اند، در این سو هم مرد لحاظ شده است.^۱
۲. پس در حقیقت «مرد بودن» موضوعیت ندارد و می‌توان از آن الغاء خصوصیت کرد و اینکه در کلام آورده شده است به جهت موضوع سخن بوده است.
۳. یا بگوییم: ذکر رجل به عنوان مصداق انسان است (و خصوصیت ندارد) و اینکه به جای انسان، رجل گفته شده است، به جهت غالب متعارف است.
۴. پس «مرد بودن» موضوعیت ندارد و می‌توان از آن الغاء خصوصیت کرد و اینکه در کلام آورده شده است به جهت غلبه است.
۵. ثانیاً: تلازمی بین باب قضا و باب تقلید وجود ندارد.

مرحوم فاضل بر این مطلب مرحوم خوبی حاشیه زده و اشکال اول را رد می‌کند ولی اشکال دوم را پذیرفته است:

«ويمكن الجواب عن الإيراد الأوّل بأنّ ذكر «الرجل» في مقام إلقاء الضابطة الكلية وإفادة القاعدة العامّة ظاهر في الاختصاص والدخالة، واحتمال كونه أحد المصاديق، أو كون ذكره من باب الغلبة لا مجال له مع ظهور التقييد في الاحتراز، كما هو الأصل في باب القيود المأخوذة في الموضوعات. وبالجملة مع احتمال مدخلية التقييد لا وجه لرفع اليد عن الظهور إلّا أن يقوم دليل على العدم، كما في المثال المذكور. وأمّا الإيراد الثاني: فالظاهر وروده؛ فإنّ اعتبار الرجولية في القاضى الذى يرجع إليه المترافعان - ولازمه تحقّق التشافه - لا دلالة فيه على اعتبارها في المرجع الذى لا يكون المهم إلّا آراؤه ونظراته، وربما تكون مجموعة في رسالة منتشرة لا يحتاج المقلّد إلى الرجوع إلى شخصه طيلة حياته، مع أنّ القاضى لا بدّ وأن يكون رجلاً حتى يمكن له حفظ التعادل، ولا يقع متأثراً عن دعوى المدعى أو إنكار المنكر، والنساء بعيدة عن المتانة وعدم التأثير بمراحل، وأين هذا من المرجعية التي لا يعتبر فيها شيء من ذلك»^۲

توضیح:

۱. اصل در قيود احترازی بودن است و نمی‌توان به صرف احتمال آن را حمل بر مصداقیت کرد
 ۲. اما مقام قضاوت مقامی است که در آن نباید متأثر از متحاکمین شد، در حالیکه در مفتی چنین نیست.
- ما می‌گوییم:

۱. همان

۲. تفصیل الشریعة، ج ۱، ص ۱۰۵



۱. بر فرض که استدلال به روایت مذکور، کامل باشد، این روایت صرفاً جواز تقلید را در رجال ثابت می‌کند و نافی جواز تقلید در غیر رجال نیست، چرا که لقب دارای مفهوم نیست پس می‌توان حجیت قول مجتهد را از سایر ادله ثابت کرد (و این روایت هم با آنها معارض نیست)
ان قلت: در این روایت می‌توان به نوعی اطلاق مقامی قائل شد (که چون در مقام بیان تمام مراد در مسئله تقلید بوده است و جز مرد به موردی اشاره نکرده است پس معلوم می‌شود که زن‌ها قابل تقلید نیستند.
قلت: اولاً چنین مقامی قابل اثبات نیست و ثانیاً نفس وجود قرینه تقابل می‌تواند مانع از تحقق اطلاق شود (اگر هم مقام قابل اثبات باشد)

❖ ۲. مذاق شارع:

مرحوم خوئی می‌نویسد:

«و الصحيح أن المقلد يعتبر فيه الرجولية، و لا يسوغ تقليد المرأة بوجه، و ذلك لأننا قد استفدنا من مذاق الشارع أن الوظيفة المرغوبة من النساء إنما هي التحجب و التستر، و تصدى الأمور البيتية، دون التدخل فيما ينافی تلك الأمور، و من الظاهر أن التصدى للإفتاء بحسب العادة جعل للنفس في معرض الرجوع و السؤال لأنهما و الحرية - على قول - مقتضى الرئاسة للمسلمين، و لا يرضى الشارع بجعل المرأة نفسها معرضاً لذلك أبداً كيف و لم يرض بامامتها للرجال في صلاة الجماعة فما ظنك بكونها قائمة بأمرهم و مديرة لشؤون المجتمع و متصدية للزعامة الكبرى للمسلمين. و بهذا الأمر المرتكز القطعي في أذهان المشرعة يقيد الإطلاق، و يردع عن السيرة العقلانية الجارية على رجوع الجاهل إلى العالم مطلقاً رجلاً كان أو امرأة.»^۱

توضیح:

۱. از مذاق شارع چنین استفاده می‌شود که:
۲. شارع، زنان را در پرده می‌خواهد و ایشان را شاغل در امور منزل می‌پسندد و از اینکه زنان در ادارات اجتماعی ورود کنند، ابا دارد.
۳. و مرجعیت به معنای سوال و جواب است و این با «پرده نشینی» سازگار نیست
۴. و الشاهد علی ذلك آنکه امامت برای مردان در نماز جماعت را برای ایشان ثابت نکرده است
۵. پس اخلاق سیره عقلایی (که فرقی بین رجوع به کارشناس مرد و زن نمی‌گذارد به سبب این ارتکاز قطعی که در اذهان مشرعه است، مقید می‌شود)

ما می‌گوییم:

۱. التفتیح، ج ۱، ۱۸۷

۱. اولاً: این استدلال اگر تمام باشد، نافی صورتی است که زن بخواهد «منصب زعامت» را تصدی کند و بارها گفته‌ایم که سخن ما در «حجیت قول و فتوا» است و این با حضور در منزل منافات ندارد.

۲. ثانیاً: جای این سوال مطرح است که آیا این مطلب مستفاد از فهم مرحوم خوئی از مذاق شارع است و یا مدعای ایشان است که متشرعه به چنین مطلبی (که زن باید در منزل باشد) قطع دارند.

اگر فهم شخصی ایشان از مذاق شارع مطرح است، این فهم اگرچه برای شخص ایشان و مقلدین ایشان - به سبب جایگاه والای فقاہت ایشان - حجت است ولی برای دیگران حجت نیست.

ولی اگر مراد آن است که متشرعه به چنین مطلبی قطع دارند، این مطلب هم از حیث صغری و هم از حیث کبری قابل خدشه است. چرا که:

اولاً: چنین فهمی در متشرعه - اگر هم سابقاً موجود بوده است - امروزه موجود نیست

و ثانیاً: از جهت کبری هم دلیلی بر حجیت قطع متشرعه وجود ندارد چرا که این قطع یا ناشی از سیره عملی آنها می‌باشد که در این صورت دلیل اصلی، سیره عملی ایشان است (در حالیکه می‌دانیم سیره عملی متشرعه، آن نبوده است که حضور زنان در بیرون خانه را حرام بدانند و نهایتاً می‌توان به نوعی کراهت اجتماعی در این زمینه دست یافت)

و یا این قطع ناشی از ادله قطعیه شرعیه است (که می‌دانیم چنین دلیلی در دست نیست)

ان قلت: ممکن است بتوان به نفع چنین استظهاری به آیه شریفه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۱ استشهاد کرد.

توجه شود که «قرن» از ریشه «وقار» یا «قرار» است و آیه چنان معنی می‌دهد که زنان باید در منزل خود با وقار قرار گیرند و تبرج (در مقابل دیدگان ظاهر شدن) را ترک کنند.

قلت:

اولاً: این حکم مختص به زنان رسول الله (ص) آمده است

و ثانیاً: ممکن است بتوان گفت قرار در منزل از باب مقدمه و رفع تبرج است و آنچه فی الواقع حرام است تبرج جاهلیت است و لذا فی الواقع آنچه مقدمه حرام است «خروج از منزل اگر به تبرج منتهی می‌شود» است.

❖ ۳. شرطیت ذکوریت در قضا

۱. در مباحث کتاب القضا گفته شده است که قاضی باید مرد باشد، پس به طریق اولی مرجع باید مرد باشد.^۲

۱. «و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین در میان مردم ظاهر نشوید»؛ احزاب: ۳۳

۲. الاجتهاد و التقليد، اعرافی، ج ۱، ص ۱۲۴

۲. اما در این باره لازم است اشاره کنیم که:

اولاً در باب قضا هم مرد بودن قاضی محل تأمل است و در این باره در دلالت آیات شریفه خدشه شده و روایات مطرح شده نیز علاوه بر اینکه از منابع اهل سنت است، دلالت روشنی ندارند و اجماع و عقل نیز محل تردید هستند.^۱

و ثانیاً: تلازمی بین بحث قضا و بحث مرجعیت وجود ندارد و چنانکه از مرحوم فاضل خواندیم فارق‌هایی هم قابل طرح است.^۲



۱. ن ک: فقه القضا، موسوی اردبیلی، ج ۱، ص ۸۹-۹۸

۲. تفصیل الشریعة، ج ۱، ص ۱۰۵